



شرح دعای چهل و نهم صحیفه سجادیہ

دفع مکر دشمنان و رد فشار آنان

نویسنده: فاطمہ پورشفیع

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

شہریور ۱۳۹۷

(وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِفَاعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ، وَ رَدِّ بَأْسِهِمْ)

حضرت به این دعا جهت دفع کید و مکر دشمنان به درگاه خدا راز و نیاز می کرد.

فراز اول:

از لغزش خود به سپس شناختم آنچه تو شناسانیدی به من از بازگشتت به عفو و بخشش باز از توبه برگشتم دیگر بار (به وسوسه نفس

و شیطان) به سوی گناه و نافرمانی بازگشتم باز هم تو به کرمت پرده پوشی کردی پس باری ای خدای (مهربان من) تو را حمد و ستایش می کنم

إِلَهِي هَدَيْتَنِي فَلَهُوتُ،

ای خدای من تو مرا هدایت فرمودی (و به نور هدایت دلم را روشن ساختی) باز غفلت کردم به لهو و لعب پرداختم.

وَ وَعَظَّتْ فَفَسَوْتُ،

تو مرا پند و اندرز دادی و من پند (مشفقانه ی تو را) از سخت دلی نپذیرفتم.

وَ أَبْلَيْتَ الْجَمِيلَ فَعَصَيْتُ،

و به عطای جمیل کردی پس نافرمانی کردم.

ثُمَّ عَرَفْتُ مَا أَصْدَرْتَ إِذْ عَرَفْتِيهِ،

سپس شناختم آنچه تو شناسانیدی به من از بازگشتت به عفو و بخشش .

فَاسْتَعْفَرْتُ فَأَقَلَّتْ،

پس آمرزش طلبیدم آنگاه از گناهم در گذشتی.

فَعَدْتُ فَسَتَرْتَ،

پس به گناه بازگشتم و باز مستور داشتی.

فَأَنَّ إِلَهِي الْحَمْدُ.

پس ستایش تو را ! ای خدای من

فراز دوم:

تَفَحَّمْتُ أَوْدِيَةَ الْهَلَاكِ،

خود را در وادی هلاکت انداختم(دل به دریا زدم و پیش رفتم در گناه)

وَ حَلَلْتُ شِعَابَ تَلْفٍ،

و در دره های تلف وارد شدم.

تَعَرَّضْتُ فِيهَا لِسَطَوَاتِكَ وَ بَحُلُولِهَا عُقُوبَاتِكَ.

و در آن وادی ها به مظاهر قهرت برخوردم که عقوبت‌های توست .

وَ وَسِيلَتِي إِلَيْكَ التَّوْحِيدُ،

و وسیله من بسوی تو توحید است(شناخت یکتایی تو تا ترک گناه بر من مسلم گردد)

وَ ذُرِّيَعَتِي أَنِّي لَمْ أُشْرِكْ بِكَ شَيْئًا،

و این وسیله چیز دیگری را به غیر تو نمی پذیرد.(در مسیر توبه فقط بسوی خدا باید رفت)

وَ لَمْ أَتَّخِذْ مَعَكَ إِلَهًا،

و با تو چیزی را شریک قرار ندادم.

وَ قَدْ فَرَرْتُ إِلَيْكَ بِنَفْسِي،

و نفسم را برداشتم و به سوی تو گریزانم. (تا نجاتش دهی)

وَ إِلَيْكَ مَفَرُّ الْمُسِيءِ،

و سوی توست گریزگاه هر بدکاری.

وَ مَفْرَعُ الْمُضَيِّعِ لِحَظِّ نَفْسِهِ الْمُتَجِيٍّ.

و پناه گم گشته و ضایع شده بهره های نفسانی، تویی .

فراز سوم:

فَكَمْ مِنْ عَدُوٍّ انْتَضَى عَلَيَّ سَيْفَ عَدَاوَتِهِ،

پس چه بسا دشمنی که شمشیر عداوتش را بر من برهنه نمود.

وَ شَحَدَ لِي ظُبَّةَ مُدَيْتِهِ،

و سرنیزه خود را برای من تیز نمود.

وَ أَرْهَفَ لِي شَبَا حَدِّهِ،

و به قصد من سر نیزه را تند کرده.

وَ دَافَ لِي قَوَاتِلَ سُومِهِ،

و زهر های کشنده را پرورده.

وَ سَدَّدَ نَحْوِي صَوَائِبَ سِيهَامِهِ،

و مرا آماج تیرهای بر کمان نهاده قرار داد.

وَ لَمْ تَنْمَ عَنِّي عَيْنُ حِرَاسَتِهِ،

و چشم مراقبتش از من نخفت. (مرا پاسداری می کرد)

وَ أَضْمَرَ أَنْ يَسُومَنِي الْمَكْرُوهَ،

و آنچه پوشیده نگه می دارد و هدفش است ، اینکه مکر و هی به من رساند.

وَ يُجَرِّعَنِي زُعَاقَ مَرَارَتِهِ.

و کام مرا از آن شراب تلخ چشانند.

فراز چهارم:

فَنظَرْتُ يَا إِلَهِي إِلَى ضَعْفِي عَنِ احْتِمَالِ الْفَوَاحِ،

پس ای خدای من، ضعف و ناتوانی مرا از تحمل رنجهای گران نظاره گری.

وَ عَجَزِي عَنِ الْإِنْتِصَارِ مِمَّنْ قَصَدَنِي بِمُحَارَبَتِهِ،

و عجز مرا از انتقام آن که قصد نبرد با من دارد دانستی.

وَ وَحَدَّتِي فِي كَثِيرٍ عَدَدٍ مِّنْ نَّوَانِي،

و تنهایی مرا در برابر دشمن بسیار مشاهده کردی که به خصومت من برخاسته.

وَ أَرَصَدَ لِي بِالْبَلَاءِ فِيمَا لَمْ أُعْمَلْ فِيهِ فِكْرِي

و رصد می کنند مرا و برای من گزندی اندیشیده که من هرگز در فکر آن نبوده ام.

فَأَبْتَدَأْتَنِي بِنَصْرِكَ،

پس به یاریم آغاز کردی.

وَ شَدَّدْتَ أَرْزِي بِقُوَّتِكَ،

و پشت مرا به نیروی خویش محکم کردی

ثُمَّ قَلَّلْتَ لِي حَدَّهُ،

و تیزی او را کند ساختی،

وَ صَيَّرْتَهُ مِنْ بَعْدِ جَمْعٍ عَدِيدٍ وَحَدَّهُ،

و او را از یاوران بسیارش جدا کرده، تنها گذاشتی،

وَ أَغْلَيْتَ كَعْبِي عَلَيْهِ،

و مرا بر وی چیره ساختی،

و جَعَلْتَ مَا سَدَّدَهُ مَرْدُوداً عَلَيْهِ،

و هر تیری که او به جانب من افکند سوی خودش باز گردانیدی،

فَرَدَّدْتَهُ لَمْ يَشْفِ عَيْظُهُ،

و او را از من دفع کردی درحالی که خشم خود را فرو ننشاندن بود او را باز گردانیدی.

و لَمْ يَسْكُنْ عَلَيْهِ،

و بدون اینکه خشمش تسکین یابد، و آتش کینه‌اش فرو نشیند،

قَدْ عَضَّ عَلَى شَوَاهِ وَ أَدْبَرَ مُؤَلِيًّا قَدْ أَخْلَفَتْ سَرَائَاهُ.

تا سر انگشتان خود را به دندان گزید، و رخ برتافت و دور شد در حالی که لشکرش از هم پاشید.

فراز پنجم:

و كَمْ مِنْ بَاغٍ بَغَائِي بِمَكَائِدِهِ،

چه بسا ستمگر سرکش که با کید و مکر قصد من کرد.

و نَصَبَ لِي شَرَكٍ مَصَائِدِهِ،

و برای شکار کردن من دام گسترده

و وَكَلَّ بِي تَفَقُّدَ رِعَائِيهِ،

و همیشه به جستجوی من همت گماشته است.

و أَضْبَاباً إِلَيَّ إِضْبَاءَ السَّبْعِ لَطْرِيدَتِهِ انْتِظَاراً لِانْتِهَازِ الْفُرْصَةِ لِفَرِيستِهِ،

و مانند حیوان درنده که در کمین شکار خود نشیند، در کمین من نشسته، نگران فرصتی است که شکار

خود را به چنگ آورد،

وَ هُوَ يُظْهِرُ لِي بَشَاشَةَ الْمَلِكِ،

اما این دشمن به چاپلوسی روی می آورد و کینه سخت در دل دارد.

وَ يَنْظُرُنِي عَلَى شِدَّةِ الْحَقِّ.

وبا شدت کینه مرا می نگریست.

فَلَمَّا رَأَيْتَ يَا إِلَهِي تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ دَعَلَ سَرِيرَتِهِ، وَ فُتِحَ مَا انْطَوَى عَلَيْهِ،

پس بار الها! ای خدای تبارک و تعالی - چون تو دغل بازی و فساد باطنی و زشتی ادیسه او را دیدی .

أَرْكَسْتَهُ لِأَمِّ رَأْسِهِ فِي زُبَيْتِهِ،

او را به سر در بیسه اش نگونسار کردی. پس از گردن کشی زبون شد و در کمند همان دام گرفتار آمد، که اندیشه داشت مرا در آن ببیند و نزدیک بود آنچه در سرای او فرود آمد، اگر رحمت تو نبود، در سرای من فرود آورد

وَ رَدَدْتَهُ فِي مَهْوَى حُفْرَتِهِ،

و در گودالش فروافکندی.

فَأَنْقَمَ بَعْدَ اسْتِطَالَتِهِ ذَلِيلًا فِي رَبْقِ حِبَالَتِهِ الَّتِي كَانَ يُقَدِّرُ أَنْ يَرَانِي فِيهَا،

پس از گردن کشی زبون شد و در کمند همان دام گرفتار آمد، که اندیشه داشت مرا در آن ببیند.

وَ قَدْ كَادَ أَنْ يَحُلَّ بِي لَوْ لَا رَحْمَتُكَ مَا حَلَّ بِسَاحَتِهِ.

و نزدیک بود آنچه باید در سرای خودش فرود آید، اگر رحمت تو نبود، در سرای من فرود می آورد.

فراز ششم:

وَ كَمْ مِنْ حَاسِدٍ قَدْ شَرِقَ بِي بِغُصَّتِهِ،

چه بسا حسودی که بغض من راه گلوگیرش را گرفته ،

وَ شَجِي مَنِّي بَغِيظِهِ،

و خشم من در حلقش چون استخوانی فرو رفته،

وَ سَلَقْتَنِي بِحَدِّ لِسَانِهِ،

و با زبان تیز مرا آزرده،

وَ وَحَرَنِي بِقَرْفِ عُيُوبِهِ،

و ننگ های خود را بر من نهاده،

وَ جَعَلَ عَرَضِي غَرَضاً لِمَرَامِيهِ،

و آبروی مرا آماج تیرهای خود کرده،

وَ قَلَدَنِي خِلَالاً لَمْ تَزَلْ فِيهِ،

هر عیب که پیشه خود او بود به من بسته،

وَ وَحَرَنِي بِكَيْدِهِ،

و به مکر مرا بد گفته.

وَ قَصَدَنِي بِمَكِيدَتِهِ.

و به تدبیر زشت آهنگ من کرده است.

فَنَادَيْتُكَ يَا إِلَهِي مُسْتَعِينًا بِكَ،

ای خدای من! من تو را خواندم و به تو استغاثه کردم.

وَ اتَّقَا بِسُرْعَةٍ إِيَّابِكَ،

و یقین داشتم زود اجابت می کنی.

عَالِمًا أَنَّهُ لَا يُضْطَهُدُّ مَنْ أَوَى إِلَى ظِلِّ كَنَفِكَ،

و می دانستم هر کس در سایه حمایت تو جای گیرد ستم نشود،

و لَا يَفْزَعُ مَنْ لَجَأَ إِلَى مَعْقِلِ انْتِصَارِكَ،

و هر کس به سنگر انتقام تو پناه برد از چیزی باک ندارد.

فَحَصَّنْتَنِي مِنْ بَأْسِهِ بِقُدْرَتِكَ.

پس مرا از بیم او به قدرت خود حفظ کردی.

فراز هفتم:

و كَمْ مِنْ سَحَابٍ مَكْرُوهٍ جَلَّيْتَهَا عَنِّي،

و چه بسا ابرهای ناخوش و تیره را از بالای سر من پراکندی.

و سَحَابٍ نِعْمٍ أَمْطَرْتَهَا عَلَيَّ،

و از ابرهای پر نعمت بر من باریدی،

و جَدَاوِلِ رَحْمَةٍ نَشَرْتَهَا،

و جویهای رحمت را بر من روان کردی،

و عَافِيَةٍ أَلْبَسْتَهَا،

و جامه عافیت بر من پوشیدی،

و أَعْيُنِ أَحْدَاثٍ طَمَسْتَهَا،

، و چشم فتنه را از دیدن من کور ساختی

و عَوَاشِي كُرْبَاتٍ كَشَفْتَهَا.

و پرده های اندوه را به یک سو زدی

فراز هشتم:

وَ كَمْ مِنْ ظَنٍّ حَسَنٍ حَقَّقْتَ،

و چه بسا گمان نیک را محقق کردی،

وَ عَدَمِ جَبْرَتٍ،

و بی چیزی مرا جبران کردی،

وَ صَرَاعَةَ أَنْعَشْتَ،

و از لغزش دست مرا گرفتی و برخیزانندی.

وَ مَسْكَنَةَ حَوْلَتِ

و بیچارگی مرا چاره کردی

كُلُّ ذَلِكَ إِنْعَاماً وَ تَطَوُّلاً مِنْكَ،

همه این ها از رحمت و تفضل تو است،

وَ فِي جَمِيعِهِ أَنْهَمَاكَ مِنِّي عَلَى مَعَاصِيكَ،

با آن که در نافرمانی تو سخت کوشم.

لَمْ تَمْنَعَكَ إِسَاءَتِي عَنْ إِتْمَامِ إِحْسَانِكَ،

زشت کاری من مانع احسان تو نگشت

وَ لَا حَجْرَنِي ذَلِكَ عَنِ ارْتِكَابِ مَسَاخِطِكَ،

و احسان تو هم مانع من از ارتکاب معاصی نشد،

لَا تُسْأَلُ عَمَّا تَفْعَلُ

هر چه به جای آوری کسی از تو نپرسد چرا؟

وَ لَقَدْ سُئِلْتَ فَأَعْطَيْتَ،

هرگاه از تو چیز خواهند بی دریغ می بخشی.

و لَمْ تُسْأَلْ فَأَبْتَدَأْتَ،

و هرگاه نخواهند بی سوال احسان می کنی،

وَ اسْتُمِيحَ فَضْلُكَ فَمَا أَكْدَيْتَ،

فضل تو را طلب کردند دریغ نکردی،

هرچه را دریغ داری از احسان و نعمت بخشیدن و تفضل و انعام دریغ نداری،

أَبَيْتَ

تو ابا کردی.

و من از هر چه ابا کنم از ارتکاب گناهان و تجاوز احکام و غفلت از عذاب تو ابا نکنم.

يَا مَوْلَايَ إِلَّا إِحْسَانًا وَ اِمْتِنَانًا وَ تَطَوُّلاً وَ اِنْعَامًا، وَ اَبَيْتُ إِلَّا تَقْحُمًا لِحُرْمَاتِكَ، وَ تَعَدِّيًّا
لِحُدُودِكَ، وَ عَفْلَةً عَنِ وَعِيدِكَ،

و من از هر چه ابا کنم از ارتکاب گناهان و تجاوز احکام و غفلت از عذاب تو ابا نکنم.

ای مولای من؛ مگر از احسان و اکرام و تفضل و انعام – ابا کردم . مگر از در افکندن خود در
محرمات ابا کردم . مگر در تعدی از حدودت و غفلت از وعیدهایت ابا کردم.

فراز نهم:

فَلَنْكَ الْحَمْدُ اِلٰهِي مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ، وَ ذِي اَنَآةٍ لَا يَعْجَلُ. هٰذَا مَقَامٌ مِّنْ اِعْتِرَافٍ بِسُبُوغِ النِّعَمِ،
وَ قَابِلَهَا بِالتَّقْصِيرِ، وَ شَهْدٍ عَلٰى نَفْسِهِ بِالتَّضْيِيعِ.

پس ای خدای من! تو را سپاس که با وجود نیروی شکست ناپذیر، حلیم و بردباری و در عقوبت شتاب
نمی کنی.

اینک در حضور تو است کسی که اقرار دارد به فزونی تو بر وی و این که به جای شکر تقصیر کرده است و بر خود گواهی می دهد که حق تو را فرو گذاشته است.

فراز دهم:

اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِالْمَحْمَدِيَّةِ الرَّفِيعَةِ، وَ الْعُلُوِّيَّةِ الْبَيْضَاءِ،

بار الها! پس من به وسیله مقام رفیع محمدی و ولایت کریمه علوی به تو تقرّب می جویم .

وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِهِمَا أَنْ تُعِيدَنِي مِنْ شَرِّ كَذَا وَ كَذَا، فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَضِيقُ عَلَيْكَ فِي وُجْدِكَ،
وَ لَا يَتَكَادُكَ فِي قُدْرَتِكَ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و بدین دو متوجه تو می شوم که مرا از شر چنین و چنان خود که این با توانایی تو دشوار نیست و بر تو سخت نباشد و تو بر هر چیز توانایی.

فَهَبْ لِي يَا إِلَهِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَ دَوَامِ تَوْفِيقِكَ مَا آتَّخِذُهُ سُلْمًا أَعْرُجُ بِهِ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَ آمَنْ بِه
مِنْ عِقَابِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

پس ای خدای من! از رحمت و توفیق خود به من چندان بخش که آن ها را چون نردبامی ساخته، سوی رضوان تو بالا روم و از عقاب تو ایمن مانم. ای ارحم الراحمین..

شناخت دشمنان و درسی از تاریخ:

آنچه از علی(ع) می آموزیم:

خشونت ورزی:

"من استبَدَّ برآیه هلك" هر که استبداد ورزد، هلاک شود.(حکمت ۱۶۱)

امام علی(ع) می فرماید: خشونت انسانها را به انواع انحرافها و سرکشی ها می کشاند. و آنان را به ریاکاری و رنگ به رنگ شدن و نفاق سوق می دهد که خطرناکترین بیماری روحی برای آدمی است، و نیز سلامت رفتاری و سلوک معقول را زایل می سازد و مردمان را به راست روی و چپ روی و افراط و تفریط گرفتار می نماید."استعمل العدل ، واحذر العسف و الحيف ، فأن العسف يعود بالجلاء و الحيف يدعوا الى السيف (سید رضی - نهج البلاغه حکمت ۴۷۶)

اندیشه سیاسی امام علی(ع):

در اندیشه سیاسی علی(ع)، غارت و چپاول دارایی های عمومی و به نابودی کشاندن سرزمین ها و فلاکت و بیچارگی جامعه، ریشه در دنیا زدگی، زمامداران دارد.

"وَأَمَّا يَعُوْزُ أَهْلَهَا لِأَشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ وَ سَوْءِ ظَنِّهِمْ بِالْبِقَاءِ وَ قَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْغَيْرِ" (نامه ۵۳- نهج البلاغه)

مردم شهرها هنگامی تنگدست گردند که والیان به گرد آوردن مال روی می آورند و از ماندن خود بر سرکار اطمینان ندارند و از آنچه مایه عبرت است کمتر سود بردارند.

شناخت تزویر و ریاکاری در گفتار علی(ع):

تزویر و ریاکاری در سیاست، روابط سیاسی را غیر امن و پایه اعتمادهای سیاسی را سست می سازد؛ زیرا در ورای هر سخن سیاسی، چیزی دیگر نهفته و پشت هر اقدام سیاسی، عملی خلاف آن قرار گرفته است. در این صورت، سیاست عرصه امور غیر قابل پیش بینی و غیر قابل اتکا خواهد بود. در این عرصه ظاهر بینان به راحتی فریب می خورند و مزوران و ریاکاران به راحتی به مقاصد نادرست خویش می رسند.

در پیکار صفین، آن هنگام که شکست قاسطین مسلم گردید و چیزی نمانده بود تا طومار ستمگری معاویه در نور دیده شود، معاویه و عمرو عاص از سر تزویر و ریاکاری فرمان بر سر نیزه کردن قرآن ها و دعوت به توقف جنگ را خواستار شدند و مقدس مابانی که درک درستی از سیاست نداشتند، فریب آن تزویر و ریاکاری را خوردند. سخنان امام علی(ع) در این باره چنین بود:

"هَذَا امْرٌ ظَاهِرُهُ اِيْمَانٌ وَ بَاطِنُهُ عُدْوَانٌ وَ اَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَ آخِرُهُ نَدَامَةٌ" (نهج البلاغه - خطبه ۱۲۲)

این کاری است که ظاهر آن نشانه گرایش به آیین است و باطن آن تجاوز به دین و دشمن و کین؛ و آغاز آن بخشایش است و مهربانی؛ و انجام آن پشیمانی.

در اندیشه سیاسی علی(ع) جز با نفی تزویر و ریاکاری نمی توان به درستی امانت داری کرد و راه رشد مردمان و بستر سعادت ایشان را فراهم نمود. او بر هر گونه تزویر و ریاکاری خط بطلان کشید. (دلشاد تهرانی- تفسیر موضوعی نهج البلاغه)

دشمن شناسی امام علی(ع):

علی(ع) مردی دشمن ساز و ناراضی ساز بود. این از افتخارات بزرگ اوست. علی(ع) مصداق؛
"یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم" (مانده ۵۴)

دشمنان علی(ع) در زمان خودش اگر از دوستانش بیشتر نبوده اند کمتر هم نبوده و نیستند.

علی(ع) در راه خدا از کسی ملاحظه نداشت بلکه اگر به کسی عنایت می ورزید و از کسی ملاحظه می کرد بخاطر خدا بود. قهراً این حالت دشمن ساز است و روحهای پر طمع و پر آرزو را رنجیده می کند و به درد می آورند. در میان اصحاب پیغمبر هیچ کس مانند علی دوستانی فداکار نداشت همچنانکه هیچ کس مانند او دشمنانی این چنین جسور و خطر ناک تر نداشت. علی(ع) مردی بود که حتی بعد از مرگ، جنازه اش مورد هجوم دشمنان واقع گشت. او خود از این جریان آگاه بود و آن را پیش بینی می کرد لذا وصیت کرد که قبرش مخفی باشد و جز فرزندانش دیگران ندانند. - تا آنکه حدود یک قرن گذشت و دولت امویان منقرض گشت، خوارج منقرض شدند و یا سخت ناتوان گشتند، کینه ها و کینه توزیها کم شد و بدست امام صادق(ع) تربت مقدسش اعلان گشت (جاذبه و دافعه علی(ع) - شهید مطهری)

مکر خوارج و جریان حکمیت و پیدایش شورشیان و طغیان گران:

اصحاب جمل چه کسانی بودند؟

آنانکه که رهبری عایشه را پذیرفتند تا بر علیه علی(ع) قیام کنند و او و یارانش را بکشند. ناکثین همان اصحاب جمل هستند که با توطئه عایشه بر اثر حسادت دیرینه او نسبت به علی(ع) که از روی محبت حضرت رسول به علی(ع) پیش آمد آماده جنگ نامردانه با حضرت در زمان خلافت ایشان شدند و تعداد بسیاری را به کشتن دادند و شرمنده و پشیمان شده راه خود را در پیش گرفتند.

جنگ جمل نخستین پیکار بزرگی بود که میان دو گروه از مسلمانان روی داد. این جنگ در آغاز خلافت حضرت علی - علیه السلام - در گرفت. اکثریت قریب به اتفاق مورخان علت برپایی جنگ یاد شده را مخالفت طلحه و زبیر با علی - علیه السلام -، به بهانه خونخواهی عثمان ذکر کرده اند. با آن که دشمنی طلحه، زبیر و عایشه با عثمان و تلاش آنان در برافروختن آتش فتنه بر ضد او امری آشکار بود، ولی بنی امیه به آسانی با آنان هم آوا شدند و بر ضد حکومت مشروع علی - علیه السلام - دست به اقدام مسلحانه زدند.

جنگ جمل، از آن رو که عایشه بر شتر (=جمل) سوار بود به این نام خوانده شد.

پیش‌بینی رسول خدا: سگهای حوآب

رسول خدا -صلی‌الله‌علیه‌وآله-، پیش از رحلت خویش عایشه را از حضور در فتنه جمل بر حذر داشته بود. این تحذیر و هشدار، به روایت «سگهای حوآب» مشهور است. ماجرای حوآب در متون تاریخی از این قرار است که: «وقتی لشکر جمل به آبگاه حوآب رسید، سگ های حوآب بر عایشه پارس کردند. عایشه به محمد بن طلحه گفت: اینجا کجاست؟

محمد گفت: اینجا حوآب است.

عایشه گفت مرا برگردانید.

محمد گفت: برای چه؟

عایشه گفت: از رسول خدا شنیدم که به زنان خود می گفت: روزی را می‌بینم که سگهای حوآب به یکی از شما زنان پارس می‌کند، حمیرا مبادا تو باشی!

محمد بن طلحه گفت: خدایت رحمت کند، پیش برو و این سخن را رها کن.

عبدالله بن زبیر پیش آمد و گفت آبگاه حوآب را اول شب پشت سر گذاشتیم. عبدالله عده‌ای از اعراب بیابانگرد را آورد و آنان به دروغ سوگند یاد کردند که اینجا حوآب نیست. «البته در برخی روایات، توجیه‌کنندگان و فریب‌دهندگان ام‌المؤمنین طلحه و زبیر هستند که حوآب بودن حوآب را کتمان می کنند ولی در هر صورت رای عایشه زده می‌شود و او به همراهی خود با ناکثین ادامه می‌دهد. حدود ۴۰ - ۵۰ نفر - بر اساس اختلاف روایات- از بادیه نشینان را با پول اجیر کردند تا آنها شهادت دهند که اینجا حوآب نیست.

بنابراین علی -علیه‌السلام- با سه دسته قوی از عاصیان روبرو شد. . از آن رو که این عاصیان‌ها از روی حرص و ولع و منافع شخصی بود، مقابله با آن، کار آسانی به نظر نمی‌رسید. علی -علیه‌السلام- از هیچ اقدام مسالمت‌آمیزی برای حل و فصل امر دریغ نکرد. اما هیچ یک از اندرزهای علی -علیه‌السلام- برای جلوگیری از خونریزی‌های بیهوده بین مسلمین، کارگر و مثمر ثمر نشد. ناکثین به اتفاق هم و با یک تدارک عظیم به سوی علی -علیه‌السلام- هجوم آوردند.

اصحاب صفین ؛

معاویه و عمرو عاص و جریان حکمیت و فریب دادن سپاهیان پیروز علی(ع) (قاسطین) روح سیاست و تقلب و نفاق - تدبیر یک نیرنگ ماهرانه با مشورت معاویه و عمرو عاص- و قرآن را بر سر نیزه بردند ؛ علی (ع) متوجه نیرنگ دشمنان شد و گفت: ای مردم ، اینها صفحه و کاغذ قرآن را بهانه کرده اند و

می خواهند در پناه لفظ و کتابت قرآن ، خوشان را حفظ کنند و بعد به همان روش ضد قرآنی خود ادامه دهند . کاغذ و جلد قرآن در مقابل حقیقت موجود در آن ارزش و احترامی ندارد، حقیقت و جلوه راستین قرآن منم – اینها کاغذ و خط را دستاویز کرده اند تا حقیقت و معنی را نابود سازند.(همان)

مارقین:

روحشان روح عصبیتهای ناروا و خشکه مقدسی ها و جهالتهای خطرناک جاهل و منحرف، و علی(ع) نسبت به همه اینها دافعه ای نیرومند و حالتی آشتی ناپذیر داشت. خوارج شورشیانی که از فرمان "علی" تمرد کردند و علیه او شوریدند. آنان تمرد خود را بر یک عقده و مسلک مذهبی مبتنی کردند ، نطه ای شدید و به این اسم نامیده شدند. نادانی و بی خبری همچون پرده ای سیاه جلو چشم عقل مردم و این گروه را گرفت و از حقیقت بازشان داشتند – و گفتند : ما با قرآن نمی جنگیم و باید برای نهی از ان بکوشیم و با کسانی که با قرآن می جنگند بجنگیم – مکر و توطئه خوارج ادامه یافت تا بصورت یک فرقه مذهبی ، دست به فعالیت زدند و بصورت یک فرقه مذهبی اصول عقاید تنظیم کردند و حزبی درست کردند که در ابتداء فقط رنگ سیاسی داشت و تدریجاً بصورت یک فرقه مذهبی در آمد و بعد ها دست به فعالیت‌های تبلیغی حاد زدند. کم کم به فکر افتادند که به خیال خود ریشه مفاسد دنیای اسلام را کشف کنند، و به این نتیجه رسیدند که عثمان و علی و معاویه همه بر خطا و گناهکارند و ما باید با مفاسدی که بوجود آمده ، مبارزه کنیم و امر به معروف و نهی از منکر نماییم پس عنوان امر به معروف و نهی از منکر را بر خود نهادند؛ در حالیکه وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قبل از هر چیز، بصیرت در دین و دیگری بصیرت در عمل است بصورتی که معروف رواج یابد و منکر محو شود. بصیرت در دین و عمل نشان می دهد که اگر احتمال اثر ندارد نباید انجام داد و اگر احتمال اثر دارد باید انجام داد. این قید اثر و بی اثری مخصوص امر به معروف و نهی از منکر است و در واجبات نیست. خوارج نه بصیرت دینی داشتند و نه بصیرت عملی – مردمی نادان و فاقد بصیرت بودند ؛ در واقع منکر بصیرت در عمل بودند زیرا این تکلیف را امری تعبدی می دانستند و مدعی بودند باید با چشم بسته انجام داد.(همان)

طرز تفکر خوارج و روح اندیشه آنان جمود فکری و انفکاک تعقل از تدین در طول تاریخ اسلام به صورتهای گوناگون در داخل جامعه اسلامی رخنه کرده است هر چند سایر فرق خود را مخالف با آنان می پندارند اما بار روح خارجگیری را در طرز اندیشه آنان می یابیم و این نیست جز در اثر آنچه که گفتیم: طبیعت آدمی دزد است و معاشرتهای قومها و فرقه ها این دزدی را آسان کرده است.

دشمن واقعی یشریت کیست؟

در بین مکتبهای اعتقادی و علمی اسلامی و همچنین فقهی نیز مکتبهایی را می بینیم که مولود روح تفکیک تعقل از تدین است و درست مکتبشان جلوه گاه اندیشه خارجی است.

عقل در راه کشف حقیقت و یا استخراج قانون فرعی بطور کلی طرد شده است، پیروی از آن را بدعت و بی دینی خوانده اند و حال اینکه قرآن در آیاتی بسیار بشر را به سوی تعقل و عقل خوانده و بصیرت انسانی را پشتوانه دعوت الهی قرار داده است.

معتزله در قرن دوم هجری بوجود آمد که در یک قرن ونیم که از حیات مکتبش می گذشت با نوسازیهای عجیبی دست به گریبان بودند تا عاقبت مذهب اشعری بوجود آمد ، یکباره ارزش تفکر و اندیشه های عقلی محض و محاسبات فلسفی خالص را منکر شدند ؛ و معتقد بودند که هر گونه سؤال و جواب و چون و چرایی بدعت است ؛ امبا احمد حنبل که از ائمه چهار گانه اهل سنت است ، سخت با طرز تفکر اعتزالی مخالفت می کرد آنچنان که به زندان افتاد و در زیر ضربات شلاق واقع گشت ولی باز به مخالفت خویش ادامه می داد. بالاخره اشاعره پیروز شدند و بساط تفکر عقلی را بر چیدند و این پیروزی ضربه بزرگی بر حیات عقلی عالم اسلام وارد آورد . اشاعره ، معتزله را اصحاب بدعت می شمردند. یک فرقه دیگر به نام اخباریها (مکتب فقهی شیعه) در قرن یازده و دوازده هجری به اوج قدرت رسیدند و کار عقل را به کلی تعطیل کردند . آنان کتاب و سنت را قبول داشتند و کتاب را نیز از راه تفسیر سنت و حدیث می شناختند . در حقیقت حجیت قرآن را قبول نداشتند و فقط ظاهر احادیث را قابل پیروی می دانستند. شناخت این فرقه ها هدف ما نیست ، هدف ما این است که بگوییم این فرقه ها در طرز تفکر نویسندگان معاصر و روشنفکران دنیای اسلام اثر گذاشته به گونه ای که این طرز تفکر را بصورت مدرن و امروزی در آورده با فلسفه حسی پیوند داده اند .

حضرت رسول(ص) فرمودند: " اِنِّی نَا اُخَافُ عَلٰی اُمَّتِی الْفَقْرَ وَ لَکِن اُخَافُ عَلَیْهِمْ سِوَا التَّدْبِیْرِ " من از هجوم فقر و تنگدستی بر امت خودم بیمناک نیستم آنچه از آن بر امت بیمناک هستم کج اندیشی است، آنچه فقر فکری بر امت می کند فقر اقتصادی وارد نمی کند. (عوالی اللائی ج ۴/ص ۳۹)

اعلام خطر رسول خدا (ص) از ناحیه نفاق و منافق:

عامه امت ، بی خبر و نا آگاهند و از ظاهرها فریب می خورند. در طول تاریخ اسلام هر وقت مصلحی بخاطر مردم و اصلاح وضع اجتماعی و دینی آنان قیام کرده است و منافع سودجویان و بیدادگران به مخاطره افتاده است، آنها بلافاصله لباس قدس پوشیده اند و به تقوا و دین تظاهر کرده اند . مامون الرشید خلیفه عباسی که عیاشی های او و اسرافهای او در تاریخ زمامداران معروف و مشهور است چون علویان را می بیند که دست به نهضت زده اند جبهه اش را وصله می زند و با لباس وصله دار در اجتماعات ظاهر می گردد. دیگر اینکه بعضی از اشخاص به صورتی دیگر هر کدام به نحوی سیاست مخرب و کوبنده "قرآن بر سر نیزه" را پیش می گرفتند و تمام زحمتهای و فداکاریها را در هم کوبیدند و نهضتها را در نطفه خفه کردند و این نیست جز از جهالت و نادانی مردم و از این رو راه نهضت و اصلاح را به روی خویش بستند و آنگاه بیدارگشتند که مقدمات همه خنثی گشته و باید راه را باز از سرگرفت.

۲- از سیرت علی (ع) می آموزیم که مبارزات اختصاص به جمعیت خاصی ندارد بلکه در هر جا که عده ای از مسلمانان و آنان که در ذی دین قرار گرفته اند ، آلت پیشرفت بیگانان و پیشبرد اهداف استعماری شدند و استعمارگران برای تضمین منافع خود به آنان "تترس" کردند. آنان را برای خویش سپر گرفتند که مبارزه آنان بدون از بین بردن آن سپر ها امکان پذیر نیست . باید ابتداء با سپرها مبارزه کرد و آنها را از بین برد تا سد راه بر طرف گردد و بتوان بر قلب دشمن حمله برد. شاید تحریکات معاویه در خرابکاری خوارج مؤثر بوده و بنابراین آن روز هم معاویه و یا دست کم امثال اشعث بن قیس عناصر خرابکار و ناراحت به خوارج "تترس" کرده بودند.

(مسأله " تترس " در فقه،)

تترس از ماده ((جهاد)) طرح کرده اند به نام مسأله ((تترس کافر به مسلم)) است و ترس یعنی سپر ((ترس))-

که اگر در جنگ دشمن مسلمانی را سپر خودش قرار بدهد تکلیف چیست ؟
و یا گروهی از کفار گروهی را از مسلمانان بیگانه را سپر قرار دهد حکم چیست؟

بعد همان اسرا را در مقدم لشکر خودش قرار می دهد و سربازش پشت سر این اسرا جلو می آید برای اینکه اگر آن طرف بخواهد بزند باید اول افراد خودش را بزند.

والسلام على من اتبع الهدى

منابع:

فرهنگ لغات نوین

نهج البلاغه سيد رضی

جاذبه ودفاعه علی(ع) - شهید مطهری